

فصل نامه علمی - پژوهشی پژوهش‌نامه‌ی تاریخ اسلام
سال سوم، شماره یازدهم، پاییز ۱۳۹۲
صفحات ۴۷ - ۷۳

مسلمانی خوانین مغول بر پایه زمینه‌های اسلام‌پذیری ایلخانان^۱

سید ابوالفضل رضوی*

چکیده

مغلان پیرو آیین «شمنیسم» بودند و بر پایه اوضاع برآمده از زندگی «خانه به دوشی» خود، از مدارای اعتقادی برخوردار بودند. در یاسای چنگیزی هیچ دینی راجح‌تر از دیگر ادیان نبود و بنابراین، زمینه برای تعامل اعتقادی مغول‌ها با مردمان فرمان‌پذیرشان فراهم آمد. برتری فرهنگ و مدنیت اسلامی و شمار فراوان مسلمانانی که در اولوس‌های چهارگانه پسران چنگیز می‌زیستند، راه را برای مسلمان شدن برخی از خانان مغول هموار کرد و در همت کردن آنان به بهبود اوضاع رعایای مسلمان تأثیر گذاشت. قلمرو ایلخانان اوضاع دیگری داشت و افزون بر مدارای اعتقادی مغول، رفق و مدارای آگاهانه‌تری بر سلوک مسلمانان حاکم بود. هم‌چنین مشروعیت حکومت‌ها و هم‌گرایی آنان با مردم، از مسلمانی آنان سرچشمه می‌گرفت. در این قلمرو، زمینه‌های سیاسی و اقتصادی دیگری فراروی ایلخانان پدید آمد که آنان را به سوی پذیرش اسلام کشاند. تبیین این زمینه‌ها و شناخت و تحلیل عوامل اسلام‌پذیری ایلخانان در جامعه دین محور ایرانی، محور این مقاله است که بر پایه پاسخ به چگونگی اسلام‌پذیری خانان مغول در دیگر اولوس‌ها، سامان می‌یابد.

کلیدواژگان

مغلان، ایلخانان، اولوس، دین، اسلام‌پذیری.

۱. تاریخ دریافت ۹۰/۱۰/۲۵ تاریخ پذیرش ۹۲/۵/۱۷

* دانشیار دانشگاه خوارزمی، گروه تاریخ، تهران، ایران. razavi_edu@yahoo.com



طرح مسئله

مغولان به بسیاری از سرزمین‌های اسلامی یورش بردن. حاکمان مغول نزد مسلمانان نه تنها بیگانه و نامسلمان که کافر به شمار می‌رفتند. برتری حاکمان مغول در قلمرو اسلامی نه با مبانی نظری حکومت اسلامی هم خوانی داشت و نه با احکام فقهی و زندگی مسلمانان سازگار می‌نمود. از این روی، مسلمانان ناگزیر حاکمیت مغولان را پذیرفته بودند و حاکمان مغولی به زور شمشیر و در لوای یاسا برتری خود را بر مسلمانان تحمیل می‌کردند. بیگانگی و نامسلمانی مغولان که با گونه‌ای از بی‌اعتنایی آنان به احوال و اطوار ساکنان قلمرو اسلامی همراه بود، افزون بر اینکه قوم غالب، فرهنگ و مدنیتی سنجش ناپذیر با شهرنشینی مسلمانان داشتند و این ویژگی موجب تحمل ناپذیر شدن سلطه مغولان می‌شد. باری، تساهل و مدارای اعتقادی مغولان تا اندازه‌ای از تحمل ناپذیری چیرگی آنان می‌کاست؛ زیرا زمینه را برای تعامل با ایشان در سرزمین‌های دین محور اسلامی فراهم می‌کرد و شروط لازم را برای مهار رفتارهای غیرمدنی آنان و آشنایی تدریجی شان با دین قوم مغلوب فراهم می‌آورد. مدارای آگاهانه زندگی اجتماعی و مدنی مسلمانان و سلوک متساهلانه نهفته در آموزه‌های اسلامی، مسلمانان را به پاس داشت همنوعان خود و مدارا با اوضاع موجود برمی‌انگیخت و این خود راه را برای تأثیرگذاری بیشتر مسلمانان در دین پذیری مغولان هموار می‌کرد. این سبب افزون بر مدارای اعتقادی برآمده از ساختار خاص آیین شمنی، اوضاع زیست صحرانشینی و تأکید یاسای چنگیزی در اندیشه و عمل مغولان، به مسلمانی خانان مغول در گوش و کنار امپراطوری مغولی انجامید.

اسلام‌پذیری ایلخانان، از مهم‌ترین دگرگونی‌های عصر حاکمیت مغول و معلوم چنین اوضاعی بود. البته با توجه به وضع خاص و نوپدید در قلمرو حکومتی آنان، مسلمانی‌شان رنگ و رویی به خود گرفت که در سنجش با با اسلام‌پذیری خانان مغول در دیگر اولوس‌ها، به اسباب و زمینه‌های دیگری منسوب می‌شد و پی‌آمدۀای دائم دیگری داشت. مسلمانی خانان مغول در دیگر اولوس‌ها، به مسلمان شدن شمار فراوان مغولان ساکن در قلمرو آنان نیانجامید و جز اولوس جوچی در برهه‌ای از مان، اسلام‌پذیری ایشان، در سیاست داخلی و خارجی شان تنها اندکی تأثیر گذاشت. مسلمانی ایلخانان از زمان

غازان خان با اسلام‌پذیری گسترده مغولان ساکن در ایران همراه بود که به هم‌گرایی مسلمانان و حکومت مغولی در حل مشکلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی انجامید. این مقاله زمینه‌ها و احوال اسلام‌پذیری ایلخانان را با توجه به چگونگی مسلمانانی خانان مغول در دیگر اولوس‌ها، بر پایه روش توصیفی – تحلیلی بررسی برخی از پرسش‌های این پژوهش چنینند:

۱. کدام عوامل سیاسی و اقتصادی در قلمرو ایلخانان در اسلام‌پذیری ایشان تأثیر گذارد؟
۲. مدارای اعتقادی مغولان در مسلمانانی خانان مغول تأثیرگذار بود؟
۳. دولتمردان و بزرگان مسلمانان در اسلام‌پذیری ایلخانان چه سهمی داشتند؟

تأثیر مسلمانان در مغولان

از آغاز قدرت‌گیری چنگیز، مسلمانان بنابر ضرورت‌های اقتصادی و سیاسی نزد فرمانروای مغول جایگاه مهمی داشتند و مدارای اعتقادی مغولان نیز زمینه‌هایی برای اهتمام بیشتر آنان به کار و بار مسلمانان فراهم می‌کرد. ماجراهی مسلمانان همچون «جعفر» که از یاران چنگیز بود و چنگیز او را به رسالت نزد «آلتون خان» حاکم چین شمالی فرستاد (جوزجانی، ۱۰۰) یا «حسن» نامی که در جایگاه تاجری بزرگ نزد چنگیز منزلتی داشت (جوینی، ۶۷/۱) یا محمود خوارزمی، محمد بخارایی و یوسف کنکای اتراری که چنگیز آنان را برای برقراری مناسبات تجاری و شاید سیاسی، نزد خوارزمشاه فرستاد (جوزجانی، ۱۰۳)، نمودهایی از جایگاه مقبول مسلمانان نزد مغولان بود؛ چنان‌که پس از فتوحات، حکومت مناطق را بردی (استراتژیک) ختای و ماوراء‌النهر به محمود خوارزمی (یلواج) و پسرش مسعود واگذار شد (جوینی، ۸۴/۱). بر کنار از عمل کرد مغول هنگام یورش به شهرهای مسلمان‌نشین که آن را بخشی از ناچاری‌های جنگی می‌توان دانست نه برآمده از سوگیری‌های اعتقادی، مسلمانان در عهد «قاآن‌ها» نیز از جایگاه خوبی برخوردار بودند؛ چنان‌که بر پایه اوضاع موجود در هر یک از اولوس‌های چهارگانه امپراطوری مغولی، نمودهایی از اسلام‌پذیری برخی از سران مغول گزارش شده است. «اوکتای قاآن» (۱۲۲۸-۴۱ ق/ ۳۹-۶۲۶) نخستین جانشین چنگیز، با مسلمانان به نیکی رفتار می‌کرد و مسلمانان در عهد قاآنی او، جایگاه شایسته‌ای داشتند (خواندمیر، ۳۶۴-۳۶۵/۳؛ سیفی هروی، ۱۳۳-۱۳۱؛ شبانکارهای،

۲۴۷؛ جوزجانی، ۱۵۲/۲؛ ۱۵۳-۱۵۲؛ جوینی، ۸۴/۱، ۱۶۲، ۱۸۷، ۱۹۰-۱۸۵، ۷۹/۲). اوضاع در دوره نیابت «توراکینا خاتون» بیوه اوکتای نیز به سود مسلمانان بود و توراکینا بر اثر رهنماوهای فاطمه خاتون که از سادات خراسان بود، به ساماندهی کار مسلمانان بسی همت می‌گماشت. عبدالرحمان تاجر، در این زمان به منصب وزارت دست یافت، شرف الدین خوارزمی برآمد و در خدمت امیر ارغون نامزد حکومت ممالک خراسان و مازندران شد، دیوان کتابت و انشا نیز در دست مسلمانانی همچون امیر عمام الدین بود و نامه‌ها را به خط و زبان فارسی می‌نوشتند. (جوینی، ۱/۲۰۰-۱۹۹، ۲/۲۴۱؛ بیانی، ۷۲) در زمان «گیوک» (۴۸-۶۴۶ ق/۵۰-۱۲۴۸ م).

هم‌چنین با توجه به گرایش وی به مسیحیت و نفوذ مسیحیان مقتدری همچون «قداق» و «چینقای» در دربار او و تلاش‌هایی که بر ضد مسلمانان صورت می‌گرفت (ابن عبری، ۳۳۳؛ جوینی، ۱/۲۱۴؛ میرخواند، قسم ۵/۸۷۰)، گیوک همچون سلف خویش بر پایه مدارای دینی رفتار می‌کرد و بنابر گزارش شبانکارهای «هر چند مایل به دین عیسوی بود، ولی در تقویت دین محمدی تقصیر نکردی» (شبانکارهای، ۲۵۵). مسلمانانی مانند محمود یلواج، پسرش مسعود و فخر الدین بهشتی در عهد وی نیز از نفوذ فراوانی در دربار او برخوردار بودند و به گزارش جوینی، «هیچ کس را جز اینها در دربار او راه نبود». (جوینی، ۲/۲۴۵). «منگو قaan» (۵۷-۶۴۹ ق/۱۲۴۷-۱۲۴۹ م) جوینی در توصیف رفتار منگو با مسلمانان گزارش می‌کند که «از تمام طوایف و ملل، اهل اسلام را زیادت اکرام و احترام بود و صلات و صدقات در حق ایشان شامل‌تر و حق ایشان بزرگ‌تر» (جوینی، ۳/۷۹-۶۵۸) قوبیلای (۹۳-۲۹۵ ق/۱۲۵۹-۱۲۵۹ م). او بر پایه مدارای اعتقادی رفتار می‌کرد و با یکسان‌نگری درباره پیروان ادیان و عقاید مختلف، به مسلمانان بیش از دیگران می‌پرداخت. به گزارش برخی از منابع، قرآن را در دوران او به مغولی ترجمه کردند (ابن عبری، ۳۳۸؛ میرخواند، قسم ۵/۸۵۸-۲۹۵) و فرمانی صادر شد که اگر کسی درباره مسلمانان سعایت کند، به یاسا می‌رسد. (میرخواند، قسم ۵/۸۸۱).

جایگاه مسلمانان در چین تا هنگام سفر ابن بطوطه بدان‌جا، برجسته بوده است. این سیاح مغربی از عزت و احترام و مساجد و مراکز خاص مسلمانان در شهرهای مختلف چین یاد می‌کند (ابن بطوطه، ۲۹۴/۲، ۲۹۸). گزارش‌های پیش‌گفته بر اعتبار و منزلت

اسلام‌پذیری مغولان در «اولوس‌های اربعه»

افزون بر مسلمانی ایلخانان بر اثر اوضاع و احوال خاص خود که پی‌آمدهای گسترده‌ای داشت، نمونه‌هایی از اسلام‌پذیری سران مغول در دیگر قلمروهای مغولی گزارش شده است. این نمونه‌های اسلام‌پذیری که بیشتر در شخصیت‌های مغولی محدود بود و به اسلام‌پذیری گسترده مغولان یا چیرگی حکومت اسلامی بر مناطق نمی‌انجامید، از تأثیرگذاری فرهنگ و مدنیت اسلامی و مدارای اعتقادی مغولان در این زمینه، حکایت می‌کند. از این روی، پیش از طرح چگونگی و چرایی اسلام‌پذیری ایلخانان، به برخی از این نمونه‌ها اشاره می‌شود.

اولوس جغتای بلاد ترکستان را از حد ختای تا ماواراءالنهر و حدود جیحون (از حدود بلاد اویغور تا سمرقند و بخارا) در بر می‌گرفت (جوینی، ۱/۳۱) جغتای در اجرای مفاد یاسا به سخت‌گیری معروف بود: «یاساهای باریک که بر امثال مردم تازیک، تکلیف ما لایطاق بودی دادی» و مسلمانان را به خوردن مردار وامی داشت (همان، ۲۲۷)، اما او نیز برای اداره اولوس خود به افراد کارдан نیاز داشت و از همین روی، پیشه‌های مهمی را به مسلمانان واگذار کرد. برای نمونه، «حبش عمید» منصب وزارت را بر عهده داشت (همان، ۲۲۸). خاندان یلواج پدر و پسر، بر قلمرو مسلمان‌نشین اولوس جغتای حکم می‌راندند و در رعایت حال مسلمانان و تعديل رفتار مغولان درباره آنان، تأثیرگذار بودند. افزون بر تأثیر این افراد بانفوذ، عامل دیگر اسلام‌پذیری برخی از سران اولوس جغتای و اوکتای، شمار فراوان مسلمانان قلمرو ایشان بود که بر پایه فقه و مبانی اسلامی می‌زیستند. بهویژه با توجه به اینکه ماواراءالنهر از پایگاه‌های مهم فرهنگ و مدنیت اسلامی به شمار می‌رفت و زندگی تجاری پر رونقی داشت، آشنایی مغولان با اسلام و مسلمانی، پدیده‌ای غریب نمی‌نماید. حاصل این اوضاع،



مسلمان شدن برخی از خانزادگان مغول بود. مانند «قرا هولاکو بن ماتیکان» نوه جغتای که پس از مسلمان شدنش، خود را «احمد» نامید (بیانی، ۲۲۷). وی را منگو قاآن به فرمانروایی اولوس جغتای گمارده بود، اما او در نیمه راه درگذشت و خاتونش «ارغنه» (اورقنه) ساماندهی ایل و اولوس او را به دست گرفت (جوینی، ۱/۲۳۰؛ رشیدالدین فضل الله، ۱/۵۳۹). ارغنه خاتون در پی مرگ همسرش به نیابت از پسر خویش «مبارکشاه»، «تاج خانی بر سر نهاد و به رعایت حال مسلمانان پرداخت و ایل و اولوس را استمالت داد» (خواندمیر، ۳/۸۱).

وصاف نیز از میل و رغبت این خاتون به مسلمانان گزارش می‌دهد (وصاف، ۱۴-۱۵). حبّش عمید که مدتهاز مقامش برکنار شده بود، هنگام نیابت این خاتون همراه با پرسش ناصرالدین دوباره بر منصب وزارت نشست. «آلغو» به فرمان قوبیلای به فرمانروایی اولوس جوجی منصوب شد و کوتاه زمانی، حکومت را از ارغنه خاتون گرفت، اما پس از مرگ او (۱۲۶۴ق/۱۲۶۴م)، همه امیران مبارکشاه پسر قراهولاکو و ارغنه خاتون را بر تخت سلطنت نشاندند (وصاف، ۱۶؛ خواندمیر، ۳/۸۲). مبارکشاه یک سال و اندی حکم راند. او نخستین فرمانروای مسلمان اولوس جغتای بود و «پادشاهی مؤمن، حلیم و کم آزار بود و همواره مغولها را از حیف و تعدی منع می‌نمود» (خواندمیر، ۳/۸۲). مبارکشاه را خانزاده دیگری به نام «براق» از حکومت خلع کرد. براق خشونتی ذاتی داشت و دوره فرمانروایی‌اش با اختلاف و درگیری شدید با «قایدو» فرمانروای آرام و با سیاست اولوس اوکتای، همراه بود. او زمینه‌ای برای یورش گسترده به قلمرو شرقی ایلخانان فراهم کرد، اما به رغم همه ماجراجویی‌های سیاسی‌اش، به مسلمانان می‌گرایید و در کارهای دینی بر آنان سخت نمی‌گرفت. براق در پی شکستش از آباقا و بازگشتش به مأواه‌النهر که عمل‌کرده‌ای قایدو نیز در شکست او بی‌تأثیر نبود (رشیدالدین فضل الله، ۲/۷۴۶-۷۶۴)، در محضر روحانیان و ائمه بخارا، مسلمان شد و خود «محمود» نامید و لقب «غیاث‌الدین» را برای خود برگزید (وصاف، ۷۵).

در ماجراجویی درگیری و مناسبات وی با قایدو نیز برادر براق با نام «مؤمن» دیده می‌شود که با توجه به این نام، وی را نیز می‌توان مسلمان دانست (رشیدالدین فضل الله،



(۷۵۲/۲) نام اسلامی «احمد بوری» پسر ماتیکان بن جغتای که رشیدالدین فضل الله با عنوان احمد اغول پسر بوری بن جغتای از او یاد می‌کند نیز بر مسلمانی او دلالت می‌کند (رشیدالدین فضل الله، ۲/۷۶۰؛ وصف، ۱۱). پس از مرگ قایدو، حاکم مقتدر اولوس اوکتای که «دووا»، خانزاده اولوس جغتای با تلاش و تدبیر زمینه‌های برتری خانزادگان جغتایی را فراهم آورد نیز برخی از جانشینان او مسلمان شدند و یا سلوک شایسته‌ای را در مناطق مسلمان‌نشین قلمرو خویش در پیش گرفتند. برای نمونه، «تالیکو»^۱ نوه «بوری بن جغتای» برای مسلمان شدن مغولان بسیار کوشید، اما بزرگان خاندانش با او مخالفت کردند و پس از دو سال حکومت کشته شد (۷۰۶ق/۱۳۰۸م) (گروسه، ۵۵۲). «کبک» پسر «دووا» از مقتدرترین خانان اولوس جوجی که بر اثر اهتمامش به شهرنشینی و آبادانی ماوراء‌النهر و ضرب سکه‌هایی به نام «کبکی» معروف بود نیز به رغم مسلمان نشدنش، با مسلمانان به نیکی رفتار می‌کرد (همان، ۵۵۶).

از دیگر حاکمان اولوس جغتای که مسلمان شد و منابع تاریخی او را پادشاهی عادل و دادگستر خوانده‌اند که مسلمانی‌اش به اسلام‌پذیری شمار فراوانی از مردم اولوس انجامید، «ترمه شیرین» (م ۷۳۵ق) برادر «کبک» بود. ترمیثیرین عنوان «علاءالدین» را برای خودش برگزید و در ده سال حکومتش به مخالفت با یاسا و تجدید شریعت اسلامی پرداخت. ابن بطوطه از اقتدار و نفوذ مسلمانان در قلمرو وی و البته ناخستندی مغولان از سیاست‌های او یاد می‌کند (ابن بطوطه، ۱/۴۴۸-۴۴۹). سرانجام همین ناخستندی‌ها زمینه را برای سقوط و قتل وی فراهم آورد (همان، ۴۵۱). به هر روی، فرزندانی از نسل دوم و سوم جغتای که در اجرای یاسای چنگیزی با تعصب بسیار رفتار می‌کرد و در سن‌جش با اوکتای، سخت‌گیرتر بود، اسلام را پذیرفتند و هرچند مسلمانی آنان به اسلام‌پذیری گستره رعایای ایشان نیانجامید، در هم‌گرایی با رعایای مسلمان قلمرو خویش کوشید.

خانزادگان اولوس اوکتای نیز بنابر مدارا و مصالح خویش، با مسلمانان به نیکی رفتار می‌کردند. برای نمون، «قایدو» که در پی احیای برتری این خاندان بود و با تدبیر

^۱. Talikou.

و سیاست، بر براق خان بلندپرواز اولوس جغتای برتری یافت و قلمرو او را به دست گرفت (رشیدالدین فضل الله، ۷۶۴-۷۴۶/۲)، سلوک پسندیده‌ای در برخورد با مسلمانان داشت. این خانزاده اوکتایی مسلمان نبود، اما هرگز شراب و قمیز نمی‌نوشید و اسلام نزد او بر دیگر ادیان برتری داشت و پیوسته با علما و حکما مصاحبت می‌کرد (خواندمیر، ۷۲/۳). اهتمام وی به شهر و شهرنشینی و واگذاری حکومت ماوراءالنهر به مسعود یلواج که در پی ماجراجویی‌های براق، هجوم سپاهیان آباقا به منطقه و غارت‌گری‌های خانزادگان جغتایی بسیار آسیب دیده بود نیز در احیای جایگاه مسلمانان تأثیر گذارد (رشیدالدین فضل الله، ۷۶۷-۷۶۶/۲؛ گروسه، ۵۴۸). برکنار از اسلام‌پذیری خانان جغتایی و سلوک نرم خانزادگان اولوس اوکتای، «آنده» از مغولان حاکم بر چین و نوه قوبیلای قaan نیز مسلمان شد. به گزارش حمدالله مستوفی «در آن ملک اظهار مسلمانی کرد و اکثر مغول به سبب او در اسلام آمدند» (حمدالله مستوفی، ۵۸۸).

رشیدالدین که شرح تربیت آنده در خانواده‌ای مسلمان و چگونگی اسلام‌پذیری و سعی فراوان او را در گستراندن مسلمانی گزارش می‌کند، از تلاش‌های قaan و وابستگان او برای جلوگیری از رواج مسلمانی یاد کرده که البته کارهایش در اینباره بنتیجه مانده است (رشیدالدین فضل الله، ۱/۶۷۳-۶۷۵). آنده در تلاش برای کسب قدرت، کام یافت نبود و سرانجام رقبیش «کیشان» او را کشت (۱۳۰۷/۷۰۵ م) (گروسه، ۴۹۵).

اولوس جوجی در بردارنده سرزمین‌های کاشغر تا حدود بلغار (دره علیای رود سیحون، ایالت خوارزم، دشت قبچاق، بخشی از روسیه جنوبی، سیبری غربی، دامنه‌های کوه‌های اورال و حدود رود دانوب تا مرز بلغار) بود. شبانکارهای اولوس جوجی را از «مالک قبچاق و الانان و روس و بلغارو آن اطراف تمامت تا به سرحد گرج و فرنگ و تفليس و آذربایجان»، متشكل دانسته است (شبانکارهای، ۲۴۵). وضع این قلمرو گستردۀ با وضع دیگر اولوس‌ها متفاوت بود و از آغاز فتوحات مغول گونه‌ای از استقلال و برتری خواهی در کار فرمان روایان آن دیده می‌شد. افزون بر این شمار فراوانی مسلمان در برخی از مناطق این قلمرو می‌زیستند و فرهنگ اسلامی بر آن حاکم بود. «باتو» پسر و جانشین جوجی آیین شمنی داشت و «تابع هیچ دین و ملت نبود» (خواندمیر، ۳/۷۵)، اما بر پایه مدارای اعتقادی اش، با مسلمانان به رفق و نرمی رفتار می‌کرد.



مسلمانان در عهد وی در اجرای اعمال و سنن دینی خود آزاد بودند و در جنگی که در جبهه اروپا داشت از مسلمانان سپاهش خواست که برای پیروزی او دعا کنند (جوینی، ۱/۲۲۶؛ جوزجانی، ۲/۱۷۶) و افزون بر این برای نفوذ در ایران و استوار کردن پایگاه جوچیان در این سرزمین، از دولتمردان مسلمانی همچون نجم‌الدین علی جیلاجی و شرف‌الدین خوارزمی بهره می‌گرفت (همان، ۲۵۰-۲۵۱). تلاش‌های باتو برای نفوذ در مناطق شرقی ایران که برای نمونه، مسلمانانی همچون مجده‌الدین کالیونی و پسرش شمس‌الدین را به نزدیکی با او فرا می‌خواند (سیفی هروی، ۱۲۷-۱۲۸). مستلزم مناسبات نیکویی با مسلمانان بود. اگر گزارش‌های جوزجانی درباره چگونگی اسلام‌پذیری برکای و سیاست‌های اسلامی وی مبالغه‌آمیز نباشد، او پیش از رسیدنش به حکومت مسلمان شد. جوزجانی از سی‌هزار مسلمان در لشکریان برکای یاد می‌کند و اینکه در قوریلتای قآنی منگو به احترام وی حیوانات را بر وجه شریعت اسلامی سر می‌بریدند (جوزجانی، ۲/۲۱۳-۲۱۵). چنین گزارشی در اثر جوینی نیز آمده است (جوینی، ۳/۳۸) و با گزارش برکای درباره مکاتبه او با خلیفه عباسی از زمان به سلطنت رسیدنش (۶۵۲ق/۱۲۵۴م) و از اظهار شادمانی‌اش درباره سیاست‌های اسلامی خویش، هم‌خوانی دارد (جوزجانی، ۲/۲۱۳). افزون بر اختلاف برکای و هولاکو، «برکای» از رفتار هولاکو با خلیفه بغداد به سختی انتقاد کرد و خود را پشتیبان اسلام و مسلمانی خواند (رشید‌الدین فضل الله، ۲/۷۳۱).

برکای از هنگام فتح بغداد، بر پایه بدرفتاری‌های هولاکو با سران لشکری اردوی زرین که در سپاه هولاکو بودند، به سپاهیان خود پیام فرستاد که لشکریان هولاکو را ترک کنند و به قلمرو ممالیک بپیوندند یا به هر طریق ممکن، به دشت قبچاق بازگردند (مقریزی، ۱/ قسم ۲/۴۷۳-۴۷۴). این سیاست که با توجه به مسلمانی حاکمان قلمروهای مملوکان و جوچی‌ها اجرا می‌شد، از نخستین تلاش‌های زمینه‌ساز نزدیکی دو حکومت به شمار می‌رود. این تلاش‌ها اندک زمانی پس از این، به مناسبات گسترده سیاسی - اقتصادی میان آن دو انجامید که پی‌آمدش دشمنی با ایلخانان نامسلمان بود (ابن‌کثیر، ۱۳/۲۵۲). برکه مسلمان، از سر اعتقاد یا به انگیزه بهره‌گیری از منافع، سیاست‌های اسلامی خویش را گستراند و با به کارگیری صاحب‌منصبان مسلمان و



اسلام‌پذیری ایلخانان

اسلام‌پذیری ایلخانان از مسائل مهم و بحث برانگیز عصر آنان است که از منظرهای گوناگون مهم می‌نماید. با توجه به پیوستگی دین و حکومت در تاریخ ایران و

گردآوری علماء و اندیشه‌ورزان مسلمان در قلمرو خویش، کوشید که پایگاه مسلمانان را استوار کند. مسلمانی او، اسلام‌پذیری شخصیتی مغولی بود که با توجه به پایگاه مستحکم‌تر مسلمانان در بخشی از قلمرو او، آثار بر جسته‌تری داشت؛ زیرا مسلمانی وی به معنای تکوین پدیده دنباله‌دار اسلام‌پذیری نبود؛ چنان‌که جانشین بی‌واسطه وی نیز مسلمان نبود. «منگو تیمور» (۶۷۹-۱۲۸۱ ق/ ۱۲۶۷-۱۲۸۵ م) با ممالیک پیوند نیکویی داشت و سیاست آنان بر ضد ایلخانان، با یک‌دیگر هم‌آهنگی بود (نویری، ۲۷/۳۶۲-۳۶۴)، اما این هم‌آهنگی برای جلب منافع سیاسی صورت می‌گرفت نه منافع اعتقادی. تدان منگو بن طوغان بن باتو» (۶۷۹-۱۲۸۱ ق/ ۱۲۸۸-۸۶ ق) فرمان روانی بعدی اولوس جوجی نیز مسلمان بود و از پیروان متصرفه به شمار می‌رفت (مورگان، ۱۷۴)، اما اسلام او نیز شخصی بود و حتی در سن‌جشن با مسلمانی برکه، منابع به گسترده‌گی از آن یاد نکرده‌اند. «تلابغان طرابو» (۹۰-۱۲۸۸ ق/ ۶۸۶-۹۲ ق) و «توقتای» (طبقای) (۷۱۳-۶۹۰ ق/ ۱۳۱۵-۱۲۹۲ م) حاکمان بعدی اولوس جوجی، مسلمان نبودند، اما با قدرت‌گیری «اویزبک» (۷۴۲-۷۱۳ ق/ ۱۳۱۲-۱۳۴۰ م) بار دیگر مسلمانی رواج یافت و با حکومت وی اردوی زرین، آشکارا اسلام را پذیرفت (حمدالله مستوفی، ۵۸۵).

اویزبک به دست شیخ سید عطا، اسلام آورد و نام «محمد» را برای خود برگزید و برای تثبیت پایگاه اسلامی، با روحانیان نامسلمان (بخشی‌ها و قامان و کشیش‌ها)، به سختی رویاروی شد (بیانی، ۳/۸۳۰). ابن‌بطوطه که در هنگام سلطنت وی به اردوی زرین سفر کرده از رونق اسلام و مسلمانی در آن‌جا گزارش داده و مدارس و خانقاها و مساجد و... را در آن سامان ستد است (ابن‌بطوطه، ۲/۴۳۱-۴۳۲). از این پس تا پایان عهد حاکمیت مغولان بر منطقه و تا هنگام چیرگی تیمور بر قلمرو آنان، اسلام دینی بود که بازماندگان اولوس جوجی آن را پشتیبانی می‌کردند. رشیدالدین فضل‌الله از پسر یازدهم جوجی با نام «محمد» یاد می‌کند که هیچ فرزندی نداشت. با توجه به نام اسلامی وی می‌توان او را نیز مسلمان دانست (رشیدالدین فضل‌الله، ۱/۵۱۹).



کارکردهای فرانهادی دین در این جامعه، می‌توان مسلمانی ایلخانان را مهم‌ترین دگرگونی جامعه‌شناختی در این دوره به شمار آورد. دین و دولت در ایران، پیوند استوار و پیوسته‌ای با یکدیگر داشته و بهویژه حکومت‌ها، کار خود را در چارچوب اهداف دینی پیش‌برده و در با استناد به دین، خواست خود را تأمین کردند. رابطه مردم و حکومت نیز با اتكا به مقوله دین، قوام یافته و چگونگی آن را دین تعیین می‌کرده است. از این دید، هر دگرگونی در جامعه ایران، در چارچوب دین متصور می‌شود و از منظر دینی پذیرفتی می‌نماید. بنابراین، اهتمام به دین و کارکردهای دینی، پیش‌زمینه هر بحث سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در جامعه ایرانی به شمار می‌رود. با توجه به عمل کرد مغولان در دوران هجومشان به ایران و بی‌سامانی‌های چهل ساله‌ای که در پی حمله آنان در این کشور پیدا شد و مهم‌تر از اینها، نامسلمانی ایلخانان در نیمی از دوره حکومتشان، تأثیرگذاری دین در مهار رفتار آنان و تعدیل روی‌کردهای سیاسی و اقتصادی‌شان و تعامل و هم‌گرایی آنان با مسلمانان، مستلهای مهم می‌نماید. از منظر دیگری، اسلام‌پذیری سران مغول در ایران از این ویژگی مهم برخوردار بود که به رغم مسلمانی خانان مغول در دیگر اولوس‌ها، مسلمانی آنان با اسلام‌پذیری گسترشده مغولان مستقر در ایران همراه می‌شد. افزون بر این، مسلمانی ایشان در روند دگرگونی‌های قلمرو اسلامی تأثیر می‌گذارد.

اسلام‌پذیری ایلخانان در مناسباتشان با ممالیک، روابط ایشان با مردمان دیگر قلمروهای مغولی، تلاش برای فرستادن کاروان‌های زیارتی به حج و مشروعیت بخشیدن به حکومت خویش در دید مسلمانان، رخ می‌نمود و در سیاست داخلی، در قالب اصلاحات گستردۀ در زمان غازان خان (۱۲۹۶-۱۳۰۵ ق/ ۶۹۴-۷۰۳ م) و بهبود وضع جامعه و اقتصاد، ظاهر می‌شد. افزون بر اینها، عهد مسلمانی ایلخانان با احیای اندیشه‌های ایران‌شهری و استوار شدن بنیادهای هویت ایرانی، رشد و رونق تجارت و صناعت، شهر و شهرسازی و چیزهایی از این دست همراه بود که این پی‌آمدتها را به معنای هموار شدن مناسبات حکومت و رعایا می‌توان دانست.

خانزادگان و فرمانروایان مغولی در ایران، دیرتر از دیگر اولوس‌ها مسلمان شدند؛ زیرا تا چهل سال پس از هجوم مغول به ایران، خانزاده‌ای از خاندان چنگیزی به ایران



فرستاده نشد و مبهم بودن سرنوشت سیاسی ایران در تقسیم‌بندی امپراطوری مغولی، به گونه‌ای از بی‌سامانی حاکمیتی انجامید که از سوگیری‌های فرهنگی و اعتقادی جلوگیری می‌کرد. باری، در همان دوران بی‌سامانی نیز بر پایه برتری فکر و فرهنگ ایرانی - اسلامی و نیاز امیران فرستاده مغول به دولتمردان ایرانی و مدارای اعتقادی که مغلolan بدان ملزم بودند، کارگزاران مغول با مسلمانان به شایستگی رفتار می‌کردند؛ چنان‌که کسی از آنان به نام «گورگوز» مسلمان شد. امیر گورگوز از هنگام اعزام «چتمور» به نمایندگی «باتو» فرمانروای اولوس جوجی، به خراسان فرستاده شده بود. او آرام‌آرام با اندیشه و فرهنگ اسلامی خو گرفت و به گزارش جوینی «در آخر عهد مسلمان شده بود» (جوینی، ۲۴۲/۲). افزون بر گرگوز و تا پیش از اسلام‌پذیری «تکودار» نخستین ایلخان مسلمان، نام‌های دیگری همچون «علی بهادر^۱»، «عبدالله سرتولک» و «علی ملک» در فهرست مغلolan پذیرنده اسلام دیده می‌شود. آنان در لشکریان آباقا بودند.

تکودار، نخستین ایلخان مسلمان بود که پیش از رسیدنش به حکومت، مسلمان شد و نام اسلامی «احمد» را برای خود برگزید (وصاف، ۱۰۵). قدرت‌گیری احمد و امداد تلاش دولتمردان ایرانی بهویژه شمس‌الدین محمد جوینی بود. روی کارآمدن ایلخانی مسلمان، جز برتری نیروهای ایرانی بر نیروهای مغول یا برتری اهل قلم بر اهل شمشیر معنایی نداشت و بسی مهم می‌نمود. هرچند مسلمانی احمد دولت مستعجلی بود، اما در آن دوران کوتاه نیز سیاست اسلامی ارزنده‌ای را پیش گرفت و در سیاست داخلی و خارجی، گام‌های بلندی برداشت. احمد تکودار که به دست شیخ کمال‌الدین عبدالرحمان مسلمان شد، تولیت اوقاف و منصب «شیخ‌الاسلامی» را به وی سپرد و سلسله کارهای مملکت را همراه با استقلال تمام، به شمس‌الدین محمد جوینی واگذارد و عطا ملک را نیز پس از آزادی‌اش از حبس، به حکومت بغداد گمارد (رشیدالدین فضل‌الله، ۷۸۸/۲؛ وصف، ۱۱۰). شیخ عبدالرحمان شب و روز با تکودار ملازم بود و ایلخان با وی «جانبی عظیم داشت و او را بابا می‌خواند» (رشیدالدین فضل‌الله، ۷۸۸/۲).

۱. علی بهادر پس از چیرگی مغول بر بغداد به فرمان هولاکو به شحنگی بغداد منصوب شد و ابن‌فوطی از نیکوکاری و مشارکت او در نماز جمعه و مراسم دینی یاد کرده است (ابن‌فوطی، ۲۰۸).



سلطان احمد که به متصوفه نیز می‌گرایید، مرید کسی از صوفیان به نام «حسن منگلی» بود و با اوی به سمع می‌پرداخت (همان، ۷۸۸). حسن منگلی از سلسله صوفیانی به شمار می‌رفت که افراطگری را در مصرف حشیش مُجاز می‌دانستند و بدان سفارش می‌کردند. اوی به واسطه کمال الدین عبدالرحمان به دربار احمد راه یافته بود و زمینه‌های نزدیکی سلطان احمد را با بخشی از جماعت قلندران فراهم آورده بود (لین، ۳۵۶، ۳۶۲).

سلطان احمد پس از جلویش بر منصب ایلخانی، درباره اجرای قانون‌های اسلامی فرمان‌هایی راند و «آیین ادیان دیگر را منسوخ کرد» (حمدالله مستوفی، ۶۰۶). هم‌چنین در پی برقراری مناسبات مسالمت‌آمیز با ممالیک بود و در نامه‌های خود به سلطان مملوک سيف الدین قلاوون، خواستار صلح و دوستی و تقویت روابط تجاری با آنان شد (وصاف، ۱۱۶-۱۱۵). او در نامه‌اش به سلطان مملوک با گرمی بسیار از مسلمانی خویش و کارهایش برای احیای دین اسلام سخن گفته (وصاف، ۱۱۳-۱۱۸؛ ابن عبری، ۳۸۴-۳۸۶) و توضیح داده است که «در این راه (اسلام) با بصیرت و بینایی عمل می‌کند» (همان، ۳۸۳) «اسلام انسان را از گذشته جدا می‌کند و گذشته را نیز جبران می‌نماید» (همان، ۳۸۴). او در پایان نامه گفته است که امید دارد که اگر عوامل نفرت موضوع دین بوده است با مسلمانی او این عامل از میان برود و میان دو حکومت صلح و دوستی برقرار شود. پاسخ قلاوون به نامه احمد شایسته نبود؛ زیرا به رغم اینکه اسلام‌پذیری احمد و عمل کردهای اسلامی او را ستوده، خواستار توضیح بیشتر درباره اموری درباره صلح شده و با آوردن آیه‌ای از قرآن یادآوری کرده بود که ایلخان نباید بابت مسلمانی خویش متى بگذارد (همان، ۳۸۹).

مکاتبات بعدی احمد با سلطان مملوک نیز بر اثر اسارت و حبس فرستاده او در دمشق، به جایی نرسید و استقبال نکردن ممالیکی که در این زمان در اوج قدرت بودند و نمی‌خواستند حریف را در عرصه سیاسی - نظامی به سلاح مسلمانی مسلح ببینند، به گونه‌ای در حکم شکست سیاست خارجی احمد در جبهه اسلامی بود. اشرف مغولی در داخل نیز که قدرت‌گیری بزرگان مسلمان و مصالحه با مملوکان به زیانشان می‌نمود (وصاف، ۱۱۸)، بر ارغون گرد آمدند و به رغم پیروزی نخستین احمد بر ارغون، زمینه را برای برتری ارغون و پایان دولت مستعجل اسلامی احمد فراهم آورده‌اند. عمل کرد

سران مغولی همچون امیر بوقا، امیر طغاجار، قونغرتای برادر احمد که بر ضد او و به سود ارغون شورید و ناخشنودی قaan و ناخشنودی دیگر امیران خواستار مناسبات خصمانه با ممالیک، از واکنش‌های اشرف مغولی در برابر سیاست‌های احمد بود. قaan رفتارهای احمد را خلاف عرف می‌دانست (خواندمیر، ۱۳۶/۳؛ گروسه، ۶۰۶). اینکه مسلمانی احمد تا چه اندازه‌ای در سقوط او تأثیر گذارد است، پاسخ آشکاری ندارد، اما روشن است که شخصیت آرام احمد و اینکه در چارچوب سیاست‌های اسلامی به منافع بزرگان مغولی سخت آسیب می‌رساند، در نابودی او بسیار تأثیر گذاشت. این زیاده‌روی احمد و ناکامی‌های او در سیاست داخلی و خارجی موجب شد که جریان اسلام‌پذیری مغلولان در ایران تا یک دهه به تأخیر بیافتاد و تا زمان ایلخانی غازان، زمینه شایسته‌ای نیابت.

اسلام‌پذیری احمد تجربه ناموفقی بود، اما حاصل تلاش مسلمانان برای مقابله با مغول‌های بیگانه و مهار رفتارهای غیر مدنی آنان به شمار می‌رفت. بزرگان مسلمان با بهره‌گیری از این تجربه، در مسلمان کردن غازان بسیار کوشیدند. غازان‌خان شخصیت مقتدری داشت و در سایه حمایت پدربرگش آباقا و پدرش ارغون با علوم و فنون مختلف آشنا شد و در امور اعتقادی نیز فرد آگاهی بود. (رشیدالدین فضل‌الله، ۸۴۶/۲). افرون بر این، در زمان مناسبی او را به مسلمانی فراخواندند و اسلام‌پذیری او را از سبب‌های قدرت‌گیری اش برشمردند. بر پایه گزارش خواجه رشید، غازان‌خان پیش‌نهاد امیر نوروز را درباره مسلمان شدنش و پس از این، برخورداری اش از حمایت مسلمانان با رغبت پذیرفت و چنین پاسخ داد: «روزگاری است که این اندیشه در خاطر [او] است» (همان، ۸۹۶). پیوستن صدرالدین زنجانی به غازان به شرط تقویت اسلام و تعهد درباره همراه کردن امیر طغاجار با خویش نیز در گرایش غازان به مسلمان شدن تأثیرگذار بود (وصاف، ۳۲۲؛ خواندمیر، ۱۴۵-۱۴۴/۳). بر اثر تشویق و حمایت بزرگان مسلمان، غازان‌خان شعبان ۶۹۴ (۱۲۹۶ م) در لار دماوند غسل کرد و جامه نو پوشید و به دست شیخ صدرالدین ابراهیم حموی اسلام آورد و امیران و لشکریان او نیز به پیروی از اوی، مسلمان شدند (رشیدالدین فضل‌الله، ۹۰۳/۲) غازان نام اسلامی «محمود» را بر خود نهاد و برای سادات و ائمه و مشايخ و بزرگان دینی، مقرری تعیین کرد. او

پس از قدرت‌گیری اش؛ هنگامی که بر تخت سلطنت نشست (ذی‌الحجه ۶۹۴ / ۱۲۹۶ م)، اسلام را دین رسمی خواند و در مسجد جامع تبریز نماز گزارد (ابن‌فوطی، ۲۹۱). غازان برای اسلامی کردن جامعه و حکومتش، به کارهایی دست زد. برای نمونه، به ویران کردن معابد بودایی و کلیساها و کنیسه‌های سراسر قلمرو ایلخانی فرمان داد (شبانکارهای، ۲۶۸؛ وصف، ۳۲۵-۳۲۴؛ حمدالله مستوفی، ۶۰۲؛ ابن‌فوطی، ۲۹۱؛ رشیدالدین فضل‌الله، ۹۰۳ / ۹۱۴، ۹۸۴؛ خواندمیر، ۳ / ۱۴۵). مسلمانی غازان با اسلام‌پذیری گسترده مغولان همراه بود؛ یعنی گروه عظیم مغولان پس از این، به جبر یا اختیار اسلام می‌آوردند (رشیدالدین فضل‌الله، ۹۰۰ / ۲؛ حمدالله مستوفی، ۶۰۲؛ خواندمیر، ۱۴۵ / ۳). غازان به مذهب اهل‌سنّت درآمده بود و بر پایه بر فقه حنفی رفتار می‌کرد، اما رفتارش با شیعیان متساهلانه و نیکو بود و کارهای ارزشمندی در پشتیبانی از شیعیان امامی سامان داد (برای نمونه ر.ک: ابن‌فوطی، ۲۹۷، ۲۲۹؛ رشیدالدین فضل‌الله، ۹۹۴ / ۹۸۴، ۹۰۵؛ شبانکارهای، ۲۶۸؛ کاشانی، ۹۰-۹۲).

درباره انگیزه اسلام‌پذیری غازان اختلاف‌هایی در کار است (کاشانی، ۸۳-۸۵؛ بیانی، ۲ / ۴۴۷-۴۴۱)، اما همه مورخان و پژوهندگان در این‌باره با یک‌دیگر متفقند که مسلمانی او دوره جدیدی را در تاریخ عهد ایلخانان پدید آورد. حتی به مسلمانی غازان از منظر بر پایه نظریه هزاره‌گرایی می‌توان نگرست. تعبیر اسلامی‌تر این نظریه، «مجدّد رأس‌المائة» است؛ یعنی اینکه در هر صد سال یک منجی ظهور می‌کند و زمینه را برای احیای فکر و فرهنگ اسلامی و تحقق خواست اعضای جامعه فراهم می‌آورد. مسلمانی وی (سال‌های پایانی قرن هفتم) در پی کمایش هشتاد سال چیرگی مغولان نامسلمان محقق شد و به گونه‌ای، تجدید میثاق با خواست اسلام‌خواهانه جامعه ایرانی بود و برتری فرهنگ و شریعت اسلامی را بر کردار مغولی و یاسای چنگیزی نشان داد. شاید بر همین اساس رشیدالدین در آغاز داستان چنگیزخان چنین آورده است:

... به هر قرنی، صاحب قرانی عظیم شوکت، مهیب صولت، مخصوص به تأیید آسمانی و مشرف به خلعت نافذ فرمانی، جهت ازاحت آن خلل و ازالت آن زلل برخیزد و در تمهید ارکان آن بنیان و تشیید مبانی آن معانی سعیی باقصی الغابه و جدی به آبلغ النهایه نماید و عرصه ممالک را که



عرضه مهالک گشته باشد، از انحصار و ارجاس ارباب شرور و اصحاب غرور پاک گرداند و غبار فتنه و فساد هر مفسد و عیار به زخم شمشیر آبدار از روی روزگار بنشاند (رشیدالدین فضل الله، ۲۱۳/۱).

مسلمانی غازان و اصلاحات و کارهای فraigیر او برای آبادانی و احیای اقتصاد کشاورزی و شهری و بهبود حال رعایا، دگرگونی بزرگی در جامعه آن روزگار پدید آورد؛ چنان‌که جامعه مغول‌زده ایران را به سمت صلح و ثبات برد. این مسلمانی، پیوندی میان مردم و حکومت بست و گونه‌ای از هم‌گرایی میان ایرانیان و مغولان پدید آورد. مسلمانی غازان و مغولان ساکن ایران نه تنها برای مسلمانان نویدبخش بود که برای حکومت رو به زوال ایلخانان نقطه عطفی به شمار می‌رفت و بنیادهای حکومت آنان را استوار می‌کرد. مسلمانی غازان و شیوه حکومت‌داری او، راهی را پیش روی ایلخانان پس از وی نهاد تا در پرتو آن اسلام‌پذیری را راهبردی کارآمد بدانند و در استمرارش بکوشند تا زمینه‌های احیای دین و دولت به سبک ایرانی – اسلامی فراهم آید. این ایلخانان می‌کوشیدند که در سیاست خارجی نیز روی کردهای اسلامی را پیش گیرند و راه تعامل را با مسلمانان دیگر مناطق اسلامی و صلح و سازش با حکومت‌های این مناطق هموار کنند.

اسلام‌پذیری ایلخانان از دوره ایلخانی غازان به پدیده‌ای گسترده و مؤثر بدل شد، اما خود فرآیندی بود که از زمینه‌های کارآمد و متعامل فرهنگ ایرانی – اسلامی، تأثیر می‌پذیرفت. تلاش و تأثیرگذار شخصیت‌های بزرگ مسلمان، ملاحظات سیاسی و نظامی، ضرورت‌های اقتصادی، مُدارای اعتقادی مغولان و البته شخصیت عمل‌گرا و واقع‌گرای غازان نیز در این‌باره تأثیر گذارد. از این روی، اشاره به این زمینه‌های تأثیرگذار در اسلام‌پذیری ایلخانان – بر پایه برداشت‌های نویسنده که گمان می‌رود خوانش متفاوتی را با برداشت‌های توصیفی مخصوص در برداشته باشد – زمینه را برای فهم بهتر موضوع فراهم می‌آورد!

۱. تبیین با تفسیر در این برداشت متفاوت است. تبیین به تلاش برای فهم چگونگی و چرایی اسلام‌پذیری ایلخانان در پرتو افق گفتمانی عهد ایلخانی معطوف است، اما تفسیر فهم چگونگی و چرایی موضوع است که در پرتو افق گفتمانی زمان حال در قالب برداشت و تحلیل محقق امروزی



زمینه‌های اسلام‌پذیری ایلخانان

۱. رفق و مدارای اسلامی و همگرایی بزرگان مسلمان

اسلام دین صلح و سلم است و گونه‌ای از جهان‌نگری و انسان‌محوری را در آموزه‌های خود دارد و بر کنار از محدودیت‌های نژادی، قومی، زبانی و...، با مخاطبانش سخن می‌گوید (درباره رفق و مدارای اسلامی و تأثیر آن در وجوده عملی حیات مسلمانان، ر.ک: کرم، ۱۰۹-۱۰۵). جز منازعات مذهبی و فرقه‌ای و اختلافات سیاسی که در بسیاری از ایام تاریخی مانع همگرایی مسلمانان و تجلی کامل ویژگی‌های مثبت این دین شده است، واکنش‌های مسلمانان ساکن ایران در برابر هجوم مغولان و بی‌سامانی‌های پس از آن و عمل کرد آنان در عهد نامسلمانی ایلخانان، از افراق و اختلاف به دور بود. برخی از گزارش‌های تاریخی، خلیفه عباسی را در هجوم مغول به قلمرو خوارزمشاهی مقصراً می‌دانند (ابن‌اثیر، ۴۴۰/۱۲) یا در ماجراهای نابودی خلافت عباسی در عراق به تأثیر برخی از بزرگان شیعه اشاره شده است (ر.ک: حائری، ۱۱۰-۱۲۱)، اما توده مسلمانان (شیعه و سنی) در برابر مغول به یکسان واکنش نشان دادند و گروه‌های شیعه و سنی، بیگانگی و نامسلمانی قوم غالب را برنمی‌تافتند. بزرگان شیعه و سنی که با ایلخانان همکاری می‌کردند، به ضرورت دفاع از ارزش‌های اسلامی و سعی در مهار و تعدیل رفتار مغولان بر پایه سلوکی متساهلانه باور داشتند و در بهبود اوضاع می‌کوشیدند. نیاز مغولان به نیروهای مسلمان برای اداره امور قلمرو خویش و استقبال صاحب‌منصبان مسلمان از این فرصت و تأثیر فراوان خاندان جوینی و نصیرالدین طوسی و فرزندانش و شخصیت‌هایی همچون صدرالدین خالدی زنجانی با حزم و مدارای بسیار، بر پایه همان مدارای موجود در ایدئولوژی اسلامی تبیین‌پذیر است. اینکه به رغم دوران پیش از مغول گزارشی درباره نزاع‌های شیعیان و اهل‌سنّت یا فرق مختلف اهل‌سنّت در شهرهای قلمرو ایلخانی در سراسر دوره نامسلمانی ایلخانان دیده نمی‌شود و اینکه مناسبات مسالمت‌آمیزی میان بزرگانی چون خواجه نصیر و خاندان جوینی برقرار بوده است، از ضرورت همگرایی نزد جامعه اسلامی در آن عصر حکایت می‌کند.

نمایان می‌شود. به هر روی، سخن درباره اسلام‌پذیری ایلخانان ماهیت تبیینی دارد و از این روی که به بررسی زمینه‌ها و علل مسلمانی آنها می‌پردازد، ماهیتی تفسیری و البته تبیینی - تفسیری دارد.



۲. مدارای اعتقادی مغولان

تساهل و مدارای اعتقادی مغولان، از ویژگی‌هایی است که منابع تاریخی آن را تأیید می‌کنند. نداشتن تعصب دینی از ویژگی‌های حیات ایلی و زندگی دور از تکلف صحرانشینی و شمنیزم سرچشمه می‌گرفت. شمنیزم کیش سازمان‌نیافته‌ای بود که به هم‌زیستی با پیروان دیگر کیش‌ها تن می‌داد (مورگان، ۱۴۹) و موجب تحمل کردن مغولان بیگانه و نامسلمان در جامعه اسلامی می‌شد. جوینی در وصف چنگیز به صراحت می‌نویسد: «... متقلّد هیچ دین و تابع هیچ ملت نبود...» و «از تعصب و رجحان ملتی و تفضیل بعضی بر بعضی، مُجتنب بودست...» (جوینی، ۱۸/۱). او در شرح گرایش دینی فرزندان و آحفاد چنگیز که هر یک به دین و مذهبی روی آورده‌اند، چنین تصريح می‌کند: «... با تقلّد مذاهب بیشتر از اظهار تعصب دور باشند و از آنچه یاسای چنگیزخان است، همه طوایف را یکی شناسند و بر یک‌دیگر فرق ننهند و عدول نجویند» (همان، ۱۹). دیگر منابع تاریخی نیز تساهل و مدارای جانشینان چنگیز را تأیید

تساهل مقوله‌ای انسانی و راهکاری بود که بر پایه آن روابط انسان‌ها با یک‌دیگر تلطیف می‌شد و زمینه برای بهبود هم‌زیستی مسالمت‌آمیز فراهم می‌آمد و این مقوله در آموزه‌های اسلامی، نشان داشت. از این دید، تساهل ضرورتی انسانی در خدمت مَدنیت و پیوند و تعامل اجتماعی بود که به قوام حیات جمعی و استوار شدن روابط متقابل انسان‌ها با یک‌دیگر برای تحقق هدف‌ها و برنامه‌های آنان می‌انجامید و گرنه، تنش و واگرایی در مناسبات جمعی رخ می‌نمود. بنابراین، بزرگان مسلمان از ابزار مدارای دینی بهره بردن تا به مقابله با قوم غالب بپردازند؛ یعنی حضور آنان را در کشورشان تاب بیاورند و رفتارشان را بومی و اوضاع را بهینه کنند. آنان از مدارای دینی سود بردن تا بر کنار از اختلاف‌های فرقه‌ای، گونه‌ای از هم‌گرایی میان خودشان پدید آورند. بی‌گمان، این هم‌گرایی میان بزرگان مسلمان و شکیبایی و ایستادگی جامعه اسلامی به پیروی از بزرگان خود در برابر مغولان، در آشنا شدن تدریجی مغولان با اسلام و زمینه‌های کارآمدتر آن در سنجش با دیگر ادیان فعال در آن عصر، بسی تأثیر گذارد. مسلمانی بیش‌تر رعایای قلمرو ایلخانی نیز موجب می‌شد که مغولان این رفق و مدارا را بهتر درک کنند و دست‌کم برای تحقق خواسته‌های خودشان، در هم‌گرایی با این رعایا بکوشند.

مدارای اعتقادی مغولان از دید دیگری نیز در اسلام‌پذیری آنان تأثیر گذارد. آنان برای
رفع مشکلات سیاسی و اقتصادی خویش که ضرورت هم‌گرایی با رعایای مسلمان آنها
پدید آورده بود، به‌آسانی به سوی مسلمانان و دیدگاه دینی ایشان روی آوردند. بی‌گمان،
اگر مغولان از تساهل دینی برخوردار نبودند و برای نمونه، همچون پیروان سرسخت
مسیحیت یا یهودیت بودند، در مشکلات اقتصادی و سیاسی خود به‌آسانی مسلمان
نمی‌شدند. همین مدارا و ویژگی مثبت زمینه را برای تعامل مغولان با مسلمانان فراهم کرد و
از آن پس، مغولان آرام‌آرام با فرهنگ و مدنیت اسلامی آشنا شدند و با بهره‌گیری از این دین
مشکلات خود را رفع و سیاست و اقتصاد قلمرو خود را اصلاح کردند.



۳. ضرورت‌های اقتصادی

بر کنار از مشکلات دوران یورش مغول و سیاست اقتصادی کارگزاران مغولی که عواملی بازدارنده در این زمینه به شمار می‌رفتند، اوضاع اقتصادی برآمده از سوگیری‌های کلان ایلخانان در سیاست خارجی؛ سوگیری‌هایی که به جبر یا اختیار از پذیرش آنها ناگزیر بودند، نیز در ایجاد محدودیت و تنگناهای اقتصادی آن دوران بسیار تأثیر گذارد؛ یعنی مغولان جنگ را از راه‌های تأمین معاش می‌دانستند و اقتصاد نظامی نزد آنان، از شیوه‌های نیکو برای تأمین درآمد به شمار می‌رفت، اما پس از شکل‌گیری حکومت ایلخانان، ماجراجویی هولاکو و جانشینان او در جبهه شام به شکست‌های پی در پی انجامید و جنگ‌هایی که روزگاری برای قوم مغول درآمدزا بودند، خود هزینه‌آور شدند و فشار اقتصادی مضاعفی را بر ایلخانان تحمیل کردند. افزون بر جبهه شام، ادعاهای فرمانروایان اولوس جوجی و زیاده‌خواهی‌های خانان اولوس جغتای و اوکتای که جنگ‌هایی بر ایلخانان تحمیل می‌کردند یا در زندگی تجاری و کشاورزی مناطق مرزی تأثیر می‌گذارند، برای مغولان هزینه‌آور بودند. افزون بر هزینه‌های سیاست خارجی (هجوم یا دفع هجوم مدعیان)، اداره امور داخلی قلمرو ایلخانی، حفظ نظم و

باری، رعایای مسلمان با توجه به بیگانگی و نامسلمانی مغولان، رویکردهای گریز از مرکز اشرافیت ایلی در سیاست و اقتصاد و خاطره رفتار مغولان در دوره هجوم و بی‌سامانی‌های پس از آن، با دل و جان در تحقق هدف‌های ایلخانان نمی‌کوشیدند. از این‌رو، با تحلیلی روان‌شناسی می‌توان بدین نتیجه رسید که ایلخانان خودآگاه یا ناخودآگاه به این مشکل پی‌بردن و نزدیک شدن‌شان را به رعایای مسلمان ایرانی، به سود خود می‌دانستند؛ زیرا آنان را در سیاست داخلی و خارجی یاری می‌کردند. نزدیک شدن به رعایای مسلمان شروطی داشت که با توجه به نقش محوری دین در جامعه ایرانی، آسان‌ترین و مهم‌ترین آنها، پذیرش دین رعایا بود. پذیرش دین و مسلمانی، ایلخانان را از حاکمانی بیگانه به حکامی خودی بدل می‌کرد و رعایا را بدین برمی‌انگیخت که ایلخانان را حاکمانی مشروع بدانند و توان خود را برای تأمین نیازهای اقتصادی ایشان به کار گیرند.

از سوی دیگر اسلام‌پذیری سران مغول، خودسری‌های اشرافیت ایلی مغول را مهار و زمینه را برای سامان‌پذیری سیاست‌های اقتصادی مغولان هموار می‌کرد. اینکه بر اثر مسلمانی غازان راه اصلاحات گسترشده اقتصادی، سیاسی، حقوقی و اجتماعی عهد مسلمانی ایلخانان هموار شد و حکومت رو به زوال ایلخانان دوباره جان گرفت، در همین زمینه تحلیل‌پذیر است (درباره اصلاحات عهد غازان به‌ویژه اصلاحات اقتصادی او، ر.ک: رشیدالدین فضل‌الله، ۲، حکایت‌های مذکور درباره اصلاحات غازان).

با توجه به اهمیت اقتصاد در حیات هر جامعه‌ای، سهم اوضاع اقتصادی در رویکرد ایلخانان به اسلام مؤثر بود و در هم‌گرایی آنان با مسلمانان قلمرو خویش بسیار تأثیر گذاشت. عدول از سخت‌گیری‌های اقتصادی ایلخانان و واکنش‌های مردم در برابر اشرافیت مغولی که خواهان دوام زیاده‌خواهی‌های پیشین خود بودند نیز بر این دلالت می‌کند که غازان در تحقق نیازهای اقتصادی حکومت، با رعایا همسو بوده و آن را

امری ضروری می‌دیده است.^۱

۴. اوضاع سیاسی و اجتماعی

وضع سیاسی ایران در تقسیم امپراطوری مغول مبهم بود و همین ابهام، ادعاهایی را درباره‌اش پدید آورد که در اوضاع سیاسی - اقتصادی دوران پس از یورش مغول و دوره حاکمیت ایلخانان مستقیم تأثیر گذارد. این ادعاهایی که به هجوم گاه و بی‌گاه فرمانروایان اولوس‌های جوچی، جغتای و اوکتای می‌انجامید، نزد مسلمانان نزاع میان مغولان به شمار می‌رفت و ناگزیر آن را می‌پذیرفتند. این وضع اجباری در بلند مدت پاسخ‌گو نبود، بلکه ضروری می‌نمود ایلخانان با تغییر راهبرد خود و نزدیک کردن خودشان به رعایا، بی‌اعتنایی آنان را به سود خویش هدایت و مسلمانان را با هدف‌های خود هم‌سو کنند. همراهی با مردم به پذیرفتن دین آنان و پوشیدن لباس عافیت هم‌کیشی با ایشان، وابسته بود. مسلمانی ایلخانان از بیگانگی آنان در اذهان عمومی می‌کاست و پشتونهای روانی برای ایلخانان و رعایا به شمار می‌رفت که حاصلش هموار شدن زمینه‌های تعامل مردم با حکومت بود. با توجه به نفوذ دین در همه اجزای حیات اجتماعی مردم ایران، طبیعی می‌نمود که حاکمان بیگانه مغولی با پذیرش اسلام نزد مردمی آبرومند شوند و بتوانند از این ویژگی برای مقابله با مشکلات سیاست خارجی نیز بهره بگیرند؛ بهویژه در برابر ممالیک مصر که بیشترین تلاش ایلخانان به سرکوب آنان معطوف بود؛ زیرا این حکومت در سراسر عهد نامسلمانی ایلخانان با بهره‌گیری از سیاست‌های اسلام‌گرایانه، به مقابله با مغول می‌پرداخت. بنابراین، مسلمانی ایلخانان و هم‌گرایی آنان با مسلمانان مهم‌تر می‌شد و دست‌کم حربه مسلمانی را از رقیب می‌گرفت تا نزاع میان آنان به جای مقابله اسلام و کفر، به مقابله سیاسی - اقتصادی بدل و محدود شود.

افرون بر این، حکومت ایلخانی در اذهان عمومی ساکنان جهان اسلام از مشروعیتی

۱. «من جانب تازیک روانمی دارم. اگر مصلحت است تا همه را غارت کنم. بر این کار قادرتر از من، قادرتر کسی نیست به اتفاق بغارتیم، لیکن اگر من بعد، تغار و آش توقع دارید و التماس نمایید، با شما خطاب عنيف کنم و باید که شما اندیشه کنید که چون بر رعایا زیادتی کنید و گاو و تخم ایشان و غله‌ها بخورانید، من بعد چه خواهید کرد» (رشیدالدین فضل الله، ج ۹/۱۰۴۴).

برخوردار می شد که بر پایه آن، نقش سیاه دوران هجوم مغول و قتل و غارت و ویرانی ها را در ذهن رعایا کم رنگ می کرد (Melville, ۱۹۹۲: ۲۰۸). ایلخانان در پناه مسلمانی، خود را به اجرای احکام و آموزه های اسلامی ملزم می دیدند و با همت گماشتن بدین امور، ماهیت اسلامی تری می یافتدند که به گونه ای آنان را مردمی و به خدمت گزاران به دین و نایگانه بدل می کرد.

۵. تأثیر بزرگان و دولتمردان مسلمان

اسلام پذیری ایلخانان در پذیرفته شدن آنان نزد مسلمانان بسی مؤثر بود، اما بدون واسطه هایی که زمینه های آشنایی مغولان را با این دین فراهم کردند، امکان نمی پذیرفت. برتری فرهنگ ایرانی - اسلامی پیش گفته و زمینه های تعامل برای مهار رفتار نامنطقی مغولان، از طریق کوشش شخصیت های بزرگ مسلمان به ویژه دولتمردان آنان امکان پذیر شد. با توجه به بیگانگی مغولان با ساختار مدنی حاکم بر قلمرو اسلامی و بی تجربگی آنان در اداره امور این قلمرو، دولتمردان مسلمان فرصت بیشتری یافتند تا افزون بر جلوگیری از ارتباط کم تر مغولان با رعایای مسلمان، روند امور را به سوی برتری روی کرد اسلامی در اجرای کارها سامان دهند و مستقیم یا نامستقیم، برتری های اسلام پذیری را به مغولان نشان دهند. تأثیرگذاری بزرگان مسلمان در راهنمایی ایلخانان به اسلام پذیری، تنها در چارچوب دولتمردان درگیر به کارهای اداری و اجرایی محدود نمی شد، بلکه هر گروهی با روی کرد خاص خود به چنین کاری می پرداخت. کسانی همچون خواجه نصیر طوسی و اندیشه وزان هم مسلک او، با روی کرد علمی و فلسفی در آشنا کردن مغول با دست آوردهای اسلام پذیری می کوشیدند (درباره خواجه نصیرالدین طوسی و عمل کرد او در این زمینه، ر.ک: لین، ۳۱۳-۳۲۸).

شعراء و ادبیات بزرگ این عصر نیز با رهیافت ادبی و اخلاقی چنین وظیفه ای داشتند و کسانی مانند مجdal الدین محمد بن حسن بن طاووس الحلى، سدید الدین یوسف بن المظہر و شمس الدین محمد بن الغر (وصاف، ۳۶؛ ابن فوطی، ۱۹۸-۱۹۶؛ ابن طباطبا، ۱۹؛ لین، ۳۴۳-۳۴۵)، سید رضی الدین علی بن موسی، جمال الدین حلی و دیگر علمای شیعی، با روی کردی فقهی به اجرای این وظیفه می پرداختند. کسانی مانند علاء الدله سمنانی،



نتیجه

رفق و مدارای آگاهانه از ویژگی‌های زندگی مدنی مسلمانان و سلوک متساهمانه اسلامی به شمار می‌رفت که با مدارای اعتقادی مغولان (برآمده از ساختار ایلی و نگرشی اعتقادی آنان) هم خوان بود و در مسلمان شدن شماری از خانان مغول در دیگر نواحی امپراتوری مغول بهویژه اولوس‌های جغتایی و جوجی بسیار تأثیر گذارد. افزون بر اینها، اوضاع سیاسی و اقتصادی نوپدید در ایران عصر ایلخانان، مسلمانی بیشتر رعایای قلمرو آنان و ژرفا و گستره آموزه‌ها و ویژگی‌های مدنی اسلامی، زمینه‌های پذیرش کارآمدی آن را در ضمیر ایلخانان فراهم آورد و در اسلام‌پذیری نخستین آنان، سهم بیشتری داشت. ناکارآمدی روی کرد اشراف مغول در سیاست و اقتصاد، ناکامی و بی‌فرجامی فتوحات و هزینه‌آور بودن جنگ‌ها به جای سودآوری آنها، درگیری پیوسته ایلخانان در مرزهای شرقی و غربی و شمالی که موجودیت آنان را آسیب‌پذیر می‌کرد، بیگانه بودن مغولان نزد جامعه ایرانیان مسلمان که رفتار آنان را با حکومت‌های مسلمان

صدرالدین حموی، شیخ عبدالرحمان اسفراینی، روی‌کردی عرفانی و متصوفانه و امرای مسلمانی چون امیر نوروز از بزرگان مسلمان این عهد با اصل و نسبی مغولی، روی‌کردی نظامی در این زمینه داشتند (رشیدالدین فضل الله، ۸۹۶/۲). کسانی همچون خاندان جوینی، سعدالدین ساوی، صدرالدین خالدی و... نیز با روی‌کرد دیوانی و اجرایی خود، راه اسلام‌پذیری مغولان را هموار کردند.

بی‌گمان، حاکمان ایلخانی، با آگاهی از مشکلات سیاسی - اقتصادی خویش، بیگانگی قوم مغول در ایران، هم‌کاری نکردن مردم مسلمان در همراهی با هدف‌های ایشان و آگاهی از تأثیر دین در جوامع اسلامی بر اثر همنشینی با بزرگان مسلمان، اسلام را پذیرفتند. اسلام‌پذیری ایلخانان، حاصل تلاش بزرگان و دولتمردان مسلمان بود که با سلاح دین به مقابله با حکومت و حاکمان بلندپرواز و ماجراجوی مغول پرداختند. البته مغولان مردمی واقع‌گرا و از ویژگی مدارای اعتقادی برخوردار بودند و با بهره‌گیری از این زمینه‌های مثبت، به تعامل با اشرافیت مغولی برای مسلمان کردن ایشان و مهار رفتارهای نامدنی آنان پرداختند.

منطقه برنمی‌تابید و آشنایی تدریجی مغولان با عناصرهای فرهنگی و تمدنی این جامعه، آنان را به اسلام‌پذیری راه نمود. بنابراین، مغولان با پذیرش دین رعایای خویش، برای ماندگاری حکومتشان و به دست آوردن مشروعيت برای آن، با مسلمانان هم‌گرا شدند. این هم‌گرایی در آغاز بیشتر ماهیتی سیاسی داشت، اما بعدها ماهیت اعتقادی بیشتری یافت؛ چنان‌که در دهه‌های پایانی حاکمیت ایشان، اوضاعی پذیرفتی در جامعه اسلامی پیدا شد و برخی از مورخان، اندک زمانی پس از نابودی حکومت آنان، از دوران حکومت مغولان به نام «عصر خیر و نیکی» یاد کردند.